

افغانستان - کشور «کثیر القومی»، نه «کثیر الملیتی»

بخش دوم و اخير

با طرح مجدد بحث «فدرالیزم» در کشور یکی از مقالات خود را که نزده سال قبل تحت عنوان «فدرالیزم در افغانستان» نوشته بودم، جهت معلومات مزید هموطنان عزیز از آرشيف بیرون و جهت نشر به پورتال وزین افغان جرمن آنلاين ارسال کردم که در دو قسمت طی چند روز گذشته به نشر رسید. در قسمت اول زیر عنوان فرعی «چرا فدرالیزم؟» دلایل یک تعداد حامیان و طرفداران نظام فدرالی را در کشور تحت شماره های ۱ الی ۱۰ با اختصار بین ناخنک درج و عیناً از مقالات شان منتشره هفته نامه امید اقتباس کرده بودم که در فقره ۱ آمده بود: «افغانستان یک کشور کثیر الملیتی است!!...». هموطن عزیز و گرامی جناب عبدالمجید سالم طی یک تبصره کوتاه در ستون نظر خواهی فکر کرده اند که این عبارت از من است و به شرحی مطالبی برای تردید این ادعا پرداخته اند. خدمت شان باید عرض شود که در آغاز و انجام فقرات ده گانه به صراحت نوشته ام که: «آنچه تاحال گفته شد، نمونه های بارزی از نوشته های یک تعداد هموطنان است که به منظور دفاع و حمایت از نظام فدرالی در کشور ارائه نموده اند...». برای رفع این اشتباه و نیز باز هم به مقصد توضیح مزید ناگزیر هستم بار دیگر به آرشيف مقالات دو دهه قبل رفته، یک نوشته دیگر خود را که در شماره ۲۸ مورخ اکتوبر - نوامبر ۱۹۹۲ (صفحه ۳۶ الی ۴۲) مجله آئینه افغانستان تحت عنوان «طرح مسئله ملیت ها» به نشر رسیده بود، به پورتال عزیز گسیل دارم تا خوانندگان محترم از نظر من در زمینه آگاهی یابند:

چرا مسئله ملیتها بازم از بیرون دامن زده میشود؟

باخروج رسمی قوای شوروی از افغانستان ابعاد جدید در قضیه کشور پدیدار گشت، از جمله یکی رقابت و مخاصمت جناح های جهادی مبنی بر یک تازی در کسب قدرت و دیگر ایجاد و گسترش سیاستهای رقابتی بین ممالک ذیعلاقه، خاصتاً رقابتیهای روز افزون ایران و پاکستان مبنی بر نفوذ ایشان در آینده افغانستان. از آنجائیکه حکومت امریکا در مسائل افغانستان بادر نظر داشت ملاحظیات و علایق سیاسی پاکستان عمل میکرد، شوروی سابق در راس آن گورابچف به این فکر افتاد تا ظاهراً از قضیه افغانستان که سبب بدنامی آن کشور در عرصه بین المللی گردیده بود، دوری اختیار کند - خصوصاً وقتیکه از حمایت رژیم کابل نتیجه نگرفت و مسلم دانست که روزی این نظام سقوط میکند. لذا روی به ایران آورد و خواست بهر شکل که است علایق ایران را در مقابل علایق امریکا و پاکستان در منطقه بیدارتر و فعالتر سازد، چنانچه در ماه جون ۱۹۸۹ هنگامیکه علی اکبر رفسنجانی کاندید ریاست جمهوری ایران بود، به مسکو سفر کرد و از طرف گورباچف استقبال شایان گردید و فصل تازه در مناسبات مملکتین باز شد. در ملاقاتهای کرملین و تماسهای بعدی بین ایران و شوروی، مسکو نقش مرکزی ایران را در حل منازعات خلیج و افغانستان مطرح نمود و بر آن تاکید کرد، زیرا مسکو و تهران هر دو به این عقیده بودند که کلید امنیت دراز مدت خلیج و تاسیس یک حکومت اسلامی در افغانستان در دست ایران میباشد، چه ایران خود را حافظ ارزشهای اسلامی در سرتاسر جهان میدانند (مراجعه شود به: عروج آسیای مرکزی، ترجمه فاروق فرهنگ، نامه خراسان، شماره پنجم، سپتمبر ۱۹۹۰، صفحه ۲۳).

به تاسی از این نظر و با خروج عساکر شوروی از افغانستان، حکومت ایران به تنظیم و انسجام سیاسی گروهیهای متعدد مهاجرین افغان مقیم آن کشور پرداخت و آنها را تحت یک اداره و نظم واحد بنام «حزب وحدت اسلامی شیعیان افغانستان» آورد. از آنجائیکه پاکستان توجه اساسی و اولی را در تقویه حزب اسلامی حکمتیار معطوف نمود و تلاش داشت تا به هروسيله آن حزب را (ولو با ائتلاف با جناح خلق حکومت کابل میسر گردد) در افغانستان بقدرت برساند، حکومت ایران در این رقابت به فعالیتهای سیاسی خود در زمینه افزود. سیاست پاکستان مبنی بر حمایت حکمتیار در عین زمان موجب شد تا بعضی سران تنظیمیهای پشاور از جمله استاد ربانی (حزب جمعیت) متمایل به ایران گردد و روابط تنظیم را با ایران استحکام بخشد.

با سقوط کمونیزم در شوروی، استقلال کشورهای مسلمان آسیای مرکزی و همچنان با سرنگونی حکومت خلقی - پرچمی و جاگزینی حکومت اسلامی در کشور، صحنه رقابتیهای سیاسی بین ایران و پاکستان در منطقه شدت گرفت و اکنون به اوج خود رسیده است. هدف اصلی سیاست ایران و هم پاکستان آنست تا به گسترش ساحات تحت نفوذ خود بطور عموم ببفزاید و به حیث یک قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی در منطقه درآیند. هر دو خواهان کلید افغانستان

میباشند. پاکستان آرزومند است تا با تاسیس یک حکومت مرکزی مقتدر در افغانستان که اختیار کامل آن بدست گماشتگان پاکستان باشد، به هدف خود نائل آید، درحالیکه ایران برعکس آرزومند است تا:

- - افغانستان برای یک مدت در کشمکش های داخلی دچار باشد تا مجال استحکام یک قدرت مرکزی را نیابد،
- - کشمکشهای داخلی در نهایت باید منجر بیک نظام فدرالی شود تا وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان هر لحظه آماده در هم شکستن باشد،

- - هرگاه شرایط منطقه به سمت تجزیه شدن روان باشد، آنوقت افغانستان به سهولت به تجزیه کشانیده شود و از اینطریق نه تنها هدف گسترش مستقیم نفوذ در منطقه، بلکه هدف تاریخی ایران مبنی بر تسلط بر ساحات غربی و مرکزی افغانستان برآورده شود.

با ملاحظه این رویدادها که شرح آن قبلاً در نوشته های دیگر آمده است، برمیگردیم به این موضوع که از نظر تاکتیکی دامن زدن آتش ملیت ها در افغانستان برای تحقق بخشیدن اهداف فوق الذکر باز هم یک وسیله عمده و مهم محسوب میشود: طوریکه شوروی تا یک زمان از وسیله مذکور به نفع خود بهره برداری کرد، اکنون نوبت ایران است تا آتش نفاق و شقاق را بین اقوام و زبانهای افغانستان شعله ور سازد و از آن در راه گسترش نفوذ خود در منطقه استفاده نماید. ایران (بر علاوه نفوذ نظامی غیر مستقیم از طریق تجهیز قوای حزب وحدت) فشار بیشتر فعالیت خود را در مساعد ساختن زمینه های همبستگی فرهنگی و زبانی وارد نموده است، زیرا واضح است که وجه مشترک مذهبی نمیتواند به تنهایی هدف کلی را برآورده سازد. از آنرو سیاست ایران بیشتر متوجه تاکید و فشار به روی اختصاصات فرهنگی و خاصاً زبانی است که به حیث محور مرکزی و نقطه تجانس میتواند برای ایران ساحه نفوذ بزرگتر را در منطقه تضمین کند.

اگرچه از نظر لهجه و استعمال اصطلاحات زبانی بین تاجیکی، دری و فارسی اکنون حدود محسوس موجود میباشد و هریک به حیث زبانهای (لهجه های) معیاری سه کشور مستقل حساب میشود، اما جانب ایران در این اواخر با شدت و تلاش پیگیر در صدد است تا حدود موجود این تفاوتها را با مساعد ساختن زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کاملاً از میان بردارد. یکی از عمده ترین تاکتیکها در این راه تقویه اختلافات زبانی و قومی در افغانستان در چارچوب ملیتها است تا در قدم اول زبان پشتو و اقوام پشتون را در مقابل زبان دری و اقوام غیرپشتون قرار دهد و در قدم دوم از طریق همبستگی زبانی محدوده های سیاسی زبان تاجیکی، دری و فارسی را به نفع اخیر الذکر به تدریج ذوب و نابود سازد، چنانچه همین حالا ایران با عقد قراردادهای فرهنگی فراهم آوری زمینه های تحقیقات و مطالعات زبانی و فرهنگی مشترک را بیشتر متکی به اهداف سیاسی به همکاری یک تعداد افغانهای استخدام شده براه انداخته است (نگاه: طرح پژوهش فرهنگ افغانستان در تاریخ معاصر، منتشره مجله «آینده»، چاپ ایران، شماره ۹ - ۱۲ مورخ ۱۹۹۱ - ۹۲، صفحه ۸۴۸..)

از آنجائیکه اقوام ترکمن و ازبک افغانستان شامل حلقه زبانی و مذهبی با ایران بوده نمیتوانند، ایران سعی دارد تا این دو قوم را در نفاقت با پشتونها تحریک کند و از طریق به رسمیت شناختن خودمختاری شان و هم از طریق امداد اقتصادی و حمایت سیاسی و نظامی آنها را از خود راضی نگهدارد. رشید دوستم که اکنون خود را در راس اقوام ازبک کشور میداند، متوجه هدف نهائی ایران بوده، اخیراً به این عقیده آمده است که: «با ایجاد یک دولت ازبک با سیستم سیاسی و دولتی سیکولر و غیر مذهبی در شمال افغانستان میتواند در مقابل بنیادگرایان پشتون و هواداران ایران به مثابه حائل برای جلوگیری از نفوذ بنیادگرایی در آسیای میانه عمل کند». موصوف در این استدلال چند نکته را مطرح میسازد: یکی آنکه او اقوام ترکمن را شامل ایالت مطلوبه خود نمیداند، دوم از نظام دولتی عاری از خصلت مسمی به انقلاب اسلامی صحبت میکند، سوم خود را از وابستگی با بنیادگرایان پشتون و در عین زمان هواداران ایران خارج میداند و چهارم اینکه میخواهد با ایجاد یک ساحه حائل، مانع نفوذ بنیادگرایان اسلامی در آسیای میانه شود. هدف اصلی دوستم با این ابراز نظر یکی آنست تا توجه و حمایت ممالک غربی را به خود جلب نماید که زمینه های ارتباط آن از طریق حکومت ترکیه حین سفر رسمی دوستم به آن کشور فراهم گردید و دیگر اینکه نشانه عدم اطمینان کامل دوستم از حمایت ایران است، از آنرو دوستم برای چندین بار به جمهوریت ازبکستان سفر نمود و با مقام های رسمی آن کشور به مذاکره پرداخت تا در صورت فشار ایران از حمایت ازبکستان مستفید گردد. سفر دوستم به عربستان سعودی آنهم از طریق پاکستان از یکطرف و برخورد قوای دوستم (جنرال مومن) با قوای نادری در این اواخر نشانه آنست که دوستم از ائتلاف با طرفداران ایران راضی نبوده و تحت فشار ایران قرار دارد.

آنچه در این اواخر توجه جدی مقامات سیاسی منطقه را به خود جلب کرده است، وضع بحرانی تاجکستان است. طرح مسئله ملیت ها همانطور که پشتونها را با پشتونها، ازبکها را با ازبکها، ترکمنها را با ترکمنها همبسته میسازد، تاجکها را نیز باهم متحد خواهد ساخت. از آنجائیکه اقلیتهای تاجک در ازبکستان و اقلیتهای ازبک در تاجکستان مقیم اند، دامن زدن به مسئله اقلیتهای و در نهایت ملیت ها بازی خطرناک است که نقشه جیوپولتیک منطقه را در قبال تجزیه

طلبانه و جنگ های داخلی به شدت تغییر خواهد داد و فاجعه بزرگ را در منطقه به وجود خواهد آورد (مراجعه شود به مقاله : «بازی با آتش»، آئینه افغانستان شماره ۲۵، اپریل ۱۹۹۲ صفحه ۱۱، از این نویسنده)

مسئله ملیتها و نقض وحدت ملی در کشور :

با اعتقاد به وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان و تلاش برای استحکام آن، همه اقوام کشور اعم از پشتون، هزاره، ازبک، ترکمن، تاجک، بلوچ و دیگران از سالها و نسلها قبل به این تفاهم رسیده اند که : «هرکس از افغانستان است، افغان است» و برعکس هرکس از افغانستان نیست، افغان حساب شده نمیتواند، ولو که به هر قوم، زبان و نژاد و یا مذهب و دین منسوب باشد. روی همین اصل عنعنوی که قدامت آن قدیمی تر از تشکیل دولت افغانستان است، همه منسوبین اقوام، زبانها و مذاهب کشور را مربوط به یک ملت واحد یعنی افغان دانسته و سالها با این وجه مشترک هویت ملی خود را درجهان حفظ و تثبیت نموده اند. چنانچه این مطلب در اولین قانون اساسی افغانستان بنام «نظامنامه اساسیه دولت عالی افغانستان» مصوبه لویه جرگه پغمان مورخ برج دلو ۱۳۰۳ شمسی در ماده اول چنین آمده است: «افغانستان در اجرای امور داخلی و خارجی اش کاملاً آزاد و مستقل است (اصل استقلال). تمام اجزا و نواحی مملکت زیر فرمان پادشاهی افغانستان بوده (اصل مرکزیت) و به حیث یک کتله واحد بدون کدام نوع تفریق بین اجزای آن (اصل ملت واحد) اداره خواهد شد». ماده ۸ آن حکم میکند : «تمام مردمی که در پادشاهی افغانستان (اصل حدود سیاسی دولت) سکونت دارند، بلا تفریق مذهبی و طبقاتی، اتباع افغانستان شناخته میشوند (اصل افغانیت). بدست آوردن یا از دست دادن ملیت افغان به اساس مواد قانون مناسب صورت خواهد گرفت» (ملیت یعنی منسوبیت افراد به ملت). ماده ۱۶ : «کافه تبعه افغانستان بحضور شریعت و قوانین دولت دارای حقوق و مسؤولیت های مساوی در برابر دولت اند» (اصل مساوات و برابری حقوق) (آنچه در این ارتباط بین قوسین آمده از نویسنده است و آنچه در مواد مذکور به ارتباط شاه و شاهی آمده، مربوط به اقتضای آن زمان است).

هفتاد سال قبل حینیکه بسیاری از سرزمین های جهان در آتش بی سرنوشتی و محرومیت می سوختند و از آزادی و تشکیلات قانونی و ملی خیر نداشتند، کشور ما قانون اساسی داشت که آرزومندی همه اقوام و اقشار افغانی را در تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور براساس عرف و عنعنه کهن منعکس می ساخت و بیانگر یک قرارداد اجتماعی همه اقوام کشور مبنی بر تشکیل یک ملت واحد بود. در محتوای مواد فوق الذکر دیده میشود که ارتباطات عرقی (خون شریکی) در شکل ملت جای خود را به ارتباطات هموطنی سپرده، آنرا از طریق تجلی آرزوها و آمال مشترک، مسؤولیتها و منافع مشترک که محور اصیل همبستگی و وحدت ملی را بین اقوام، زبانها و مذاهب مختلف کشور به وجود آورده و به آنها وجه مشترک ملی را به حیث یک ملت واحد داده است که در آن تمام اتباع کشور دارای حقوق و مسؤولیت های مساوی بوده هر نوع تفریق مذهبی و طبقاتی را بین شان رد نموده است.

بادر نظر داشت نقاط فوق، به اساس تعریف عام که برای مفهوم ملت داده شد و به اتکا به تفاهم که عملاً از سالها به اینطرف بین اقوام مختلف کشور مبنی بر وحدت ملی به وجود آمده و اکنون جزء هویت ملی و افتخارات مشترک ما گردیده و هم به اساس شواهد استوار تاریخی مبنی بر دفاع مشترک ملت (بدون تفاوت قومیت، زبان و مذهب) در مقابل تجاوز خارجی به این حقیقت میرسیم که : در افغانستان فقط یک ملت واحد به نام «افغان» وجود دارد و پس.

اطلاق اصطلاح ملیتها به مفهوم «مردمیکه دارای خصوصیات ملی و مذهبی مخصوص به خود شان باشد»، چنین معنی میدهد که هر ملیت به ملاحظه خصوصیات ملی مخصوص خود، باید دور محور مشترک آرزوها، آمال، مسؤولیت ها و منافع مربوط به ملیت خود بچرخد. در اینصورت هر ملیت در حقیقت مفهوم ملت جداگانه را افاده میکند که فقط روی اجبار یا شکلیات با منافع اقتصادی و یا هدف دفاع مشترک بطور موقت یا دوامدار باهم داخل پیمان و حلقه همکاری میشوند. در این حالت میتوان از تشکیل یک کنفدراسیون صحبت کرد، زیرا مفهوم ملت واحد از هم پاشیده شده و بجای ملت، ملیت های دارای خصوصیات ملی متفاوت به وجود آمده است. کسانیکه با این مفهوم اصل «کثیرالملیتی» را در افغانستان مطرح میسازند، نباید در عین زمان از وحدت ملی به حیث یک ملت واحد در کشور صحبت کنند، مگر آنکه هدف شان از وحدت ملی فقط همبستگی با ملت یا ملیت منسوبه خود شان باشد، نه ملت واحد افغان بطور کل.

اکنون اگر هدف از «ملیتها» قرین با مفهوم «ملت» باشد، در آنصورت نباید از «خصوصیات ملی مخصوص خود» صحبت کرد، بلکه باید از حقوق مساوی، از انکشاف زبان، فرهنگ، مذهب و سایر خصوصیات قومی بحث بعمل آید، زیرا حقیقت وجود اقوام، رعایت حقوق مساوی شان، انکشاف زبان و فرهنگ آنها و احترام به مذهب و حتی دین متفاوت آنها همه یک اصل قبول شده و غیرقابل تردید است و این تقاضا حق مسلم هر قوم در چوکات یک ملت محسوب میشود.

از آنچه تا حال گفته شد، چنین استنباط میشود که : افغانستان یک کشور کثیر القومی است، نه کثیر الملیتی و در مورد ملیتها باید گفت که :

اول - چون اصطلاح ملیتها از نظر لغوی منسوبیت افراد را به ملت مربوطه افاده میکند، لذا استعمال آن به ارتباط اقوام دارای زبان و مذهب خاص نادرست است و به اقوام نمیتوان ملت خطاب کرد، دوم - از نظر مفهوم هرگاه «ملیتها» مرادف با «ملتها» پنداشته شود و یا وجوه ملی مخصوص در ارتباط با «ملیتها» مطرح شود، در انصورت وجود «ملیتها» متناقض با مفکوره «ملت واحد» و بنابراین «وحدت ملی» قرار میگیرد و از همین جاست که بجای وحدت ملی از «اتحاد ملی» بزعم اتحاد ملیت های مختلف در یک قلمرو صحبت به عمل آمده است. این اتحاد میتواند موقت باشد یا دامدار، میتواند روی ملحوظات خاص به وجود آید و یا از بین برود، درحالیکه مفهوم وحدت ملی دارای خصلت «شکند» مثل فسخ یک قرارداد یا معاهده نمیشد، بلکه مفهوم وحدت ملی یک نوع حالت امتزاج و همبستگی مافی الضمیر را در آرزوها و آمال و مسؤلیت ها و منافع مشترک بین افراد یک سرزمین بیان میکند. برعکس در مفهوم ملیتها و اتحاد آن خصلت از هم پاشیده شدن و جدا شدن یک عمل طبیعی و عادی محسوب میگردد.

تفاهم، برابری و برادری :

واضح است که در افغانستان اقوام، زبانها، مذاهب و حتی نژادهای مختلف وجود دارد. این حالت یک پدیده جدید نیست که در طول چند دهه اخیر به وجود آمده باشد، بلکه سوابق تاریخی و طولانی دارد، اما مردمان این سرزمین با وجود تمام تفاوت های فوق الذکر به حیث یک ملت واحد تبارز نموده و با متانت و ایمان دست بدست هم داده و با همبستگی و اتحاد، ملت «افغان» و کشور افغانستان را هویت بخشیده است و از منافع ملی، استقلال و تمامیت ارضی خود در طول تاریخ کهن مشترکاً دفاع نموده اند.

جای شک نیست که در طول زمان نارسائی ها، تعصبات، تبعیضات، محرومیت ها و در نتیجه انکشاف اقتصادی و اجتماعی نامتوازن و نا برابر بین اقوام، زبانها و مذاهب به وجود آمده و محدودیت های انکشافی و بی عدالتی های اجتماعی را موجب شده است. جای هیچ تردید نیست که طبقات و اقوام محروم کشور اکنون خواهان حقوق مساوی و عدالت اجتماعی و اقتصادی در کشور میباشند و این تقاضا یک حق مسلم و قابل قبول و مورد تأیید همه است. علاوه بر بنابر تعریف عنعنوی که در مورد «افغانیت» داده شد: «هرکس از افغانستان است، افغان است»، لذا تمام افراد اقوام و قبایل کشور دارای حقوق و امتیازات مساوی و برابر بوده مسئله زبان، مذهب و دین و نژاد و قومیت و همچنان تاریخ قدیم و جدید ظهور آنها هیچ نوع تقدم و تأخر را در موقف مساوی افغانیت ایجاد نمیکند. فقط تفاوت همانا در درجه «تقوای ملی» است، یعنی اشخاص و افراد ملت هر یک تا کدام حد در نیل به اهداف و آرزوهای مشترک همت میگذارند و در این راه تا چه حد قبول مسؤلیت میکنند و تا کدام اندازه حاضر اند از منافع شخصی و گروهی خود در برابر منافع مشترک و ملی بگذرند. بدین ترتیب گناه بزرگ خواهد بود هرگاه دنبال اولیت های زبان، قوم و یا مذهب رفت، یکی را بالاتر از دیگری قرار داد و یا تلاش شود برتری و فضیلت یا اصالت یکی را بر دیگری ثابت کنند. این نوع تلاشها بهر شکل و بهر نام که باشد، مغایر مصالح ملی میباشند.

انتقاد بر اعمال اشخاص و گروه کسانیکه مصالح ملی را در نظر نمی گیرند و درصدد کسب قدرت و امتیاز میباشند و یا منافع بیگانه را پیش می برند، بر آنها انتقاد شخصی و یا گروهی مجاز میباشد و هرگز به قوم یا زبان یا مذهب منسوبه آن شخص و یا گروه نسبت داده نمی شود، زیرا همانطوریکه جرم یک عمل شخصی است، در قضاوت های سیاسی و ملی نیز عین شیوه مرعی است. کسانیکه برای اختفای جرم یا جلوگیری از انتقاد و یا گریز از قبول اتهام خود را در لحاف قومیت، مذهب یا زبان می بیچاند و احساسات قومی، زبانی و مذهبی را تحریک میکنند، بزرگترین گناه را مرتکب میشوند، مثلاً اگر گفته شود: «ملیسه فلان قوم با کمونیست ها همکاری کرد»، در اینصورت قوم مطرح نیست، بلکه هدف همان ملیشه مربوطه است، یا اینکه «فلان حزب یا گروه از حمایت فلان کشور برخوردار است»، ولو که آن حزب خود را ممثل اراده یک قوم یا مذهب و یا زبان خاص بداند، ولی انتقاد متوجه آن قوم، آن زبان و یا آن مذهب نیست. متأسفانه در عمل حالاتی به وجود آمده، مخصوصاً آنهاییکه هدف قدرت طلبی دارند، تلاش میکنند تا خلاها، قصور و نیات سوء خود را زیر نام قوم، زبان و مذهب پنهان دارند و از آن به حیث سیر در حمایت از خود استفاده نمایند. این بازی وخیم حیات کشور و مردم را مواجه با خطرات بزرگ میسازد. در همچو حالات منسوبین قومی، زبانی و یا مذهبی به حیث اکثریت خاموش متأسفانه فاقد قدرت بوده مجال دفاع از حقایق را ندارند، زیرا آنها از طریق فشار های سیاسی، پروپاگند و ترس از استعمال قوه، مجبور به خاموشی میگردند. یقین کامل است که اکثریت قاطع اقوام افغانستان با شدت تمام مخالف در هم شکسته شدن وحدت ملی و مخالف تجزیه کشور بوده و میباشند. هرگاه روزی بدانند که زمینه جدائی شان در اثر توطئه های ضد ملی یکتعداد وابستگان خارجی از میهن و مردم شان که پیوند استوار تاریخی دارند، عملی میشود، آنوقت خود شاهد خواهیم بود که چگونه همه یک دل و یک آواز علیه این توطئه گریها قیام خواهند کرد و بیرق هموطنی، همبستگی ملی و برادری را زیر نام افغانستان و ملت افغان بلند خواهند کرد.

ما امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند تفاهم هستیم، تفاهم با این معنی که یکی دیگر خود را با وجود تفاوت های قومی، زبانی و مذهبی محض به حیث یک برادر مسلمان، یک هموطن، یک همراه و هم رزم و یک هم پیمان قبول

کنیم، در پی مصالحه و گذشت باشیم، نه خود خواهی و کشمکش. در این اواخر متأسفانه روی اهداف سیاسی که در منطقه به سمت ایجاد یک دارالخلافه زبانی در حرکت است، تلاشهای ناموزون زبانی به مشاهده میرسد که میخواهند اخوت زبانی را بین زبانهای دری و پشتو قطع کنند و اصطلاحات معموله پشتو را از زبان دری منتفی و منتزع سازند و پروگرام «سجه سازی» را در زبان پیش گیرند. حتی زبان فارسی دری را به حیث «جزء از پیکره شرف ملی میهن ما» عنوان میکنند. همچو پروگرامها در این لحظه حساس مثل کارد تیز است که گوشت و استخوان را از هم جدا میسازد، آنهم به امر ساطور داران خارجی.

جای شک نیست که توجه به انکشاف زبانها یک اقدام قابل قدر و حتمی است، اما نه در این موقعی که مسائل زبانی با میکروب های مدهش سیاسی دچار التهاب و درد شدید است. ما برای انکشاف زبانها وقت کافی داریم، مثل اینکه سالها زبانهای مشترک ما در کنار هم رشد و نمو کرده و یکی برد دیگری اثر تکاملی گذاشته اند، باز هم این کاروان مشترک به پیش خواهد رفت و آنچه را مردم بدون توجه به ریشه های آن در زبان پذیرفته اند، معمول و مروج خواهد گردید، ولی هرگاه هدف از همچو اقدامات ایجاد حساسیت ها و شعله ور ساختن نفاق داخلی باشد و جدائی زبان وسیله جدائی اقوام گردد، واضحاً باید این عمل را قبیح و ضد ملی نامید. میگویند «پیر مردن آسان است، ولی رخنه مرگ باز میشود»، مشکل عمده در تعویض چند اصطلاح معدود نیست که آنرا بیک و یا دیگر زبان بگوئیم، بلکه ادامه اینکار وحدت ملی را در پرتگاه سقوط مرگبار قرار میدهد و زیانش بسیار زیادتر از سود آن خواهد بود. ومن الله التوفیق

سن هوزه ۱۶ نوامبر ۱۹۹۲ (ختم مقاله)

نوت :

از جناب محترم عبدالمجید سالم ممنونم که با تبصره کوتاه خود مرا بار دیگر به آرشیف نوشته هایم برد و مقاله فوق خود را درباره «ملیت ها» البته بعد از مدت طولانی مجدداً از نظر گذشتاندم و خوشحال شدم که آنچه را نرده سال قبل بیان کرده بودم، باز هم از جمله مسائل روز بوده و محتوای آن بسیار کهنه نشده است.

در مورد مآخذ مقاله قبلی (فدرالیزم در افغانستان) باید بعرض جناب محترم داکتر صاحب یوسفی برسانم که مطالب مندرج در آغاز مقاله قبلی که حواله به نظر طرفداران نظام فدرالی در کشور داده شده، طوریکه ذکر کرده ام هر یک از مقاله های جدا گانه نویسندگان محترم گرفته شده که به حمایت از نظام مذکور در سال اول نشراتی هفته نامه امید به نشر رسیده و من عیناً مطالب مورد نظر را در داخل ناخنک اقتباس کرده بودم. از اینکه چرا مآخذ را یکا یک ذکر نداده ام، البته مقاله مربوط به موضوعات نرده سال قبل بود و در آنوقت هر خواننده امید میدانست که کی چه نوشته است، اما حرف داکتر صاحب یوسفی بجا است که اگر مقاله را حالا می نوشتم باید مآخذ آن را ذکر میکردم. بهرحال «در کار کهنه دست زدن صواب نیست»، اما اگر باز هم ایشان علاقمند مآخذ باشند، حاضر می یک یادداشت جداگانه آنرا خدمت به عرض برسانم. من از مقالات پرمحتوای جناب داکتر صاحب یوسفی پیرامون «نسب نامه ملت ها ...» فیض برده ام که نمیخواهم در باره جزئیات آن در اینجا صحبت کنم. بااحترام داکتر کاظم